



بررسی زندگی شاه داعی شیرازی و معرفی سته او

سیده شهناز سلیمانی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ایذه، ایذه، ایران.

امیدوار مالملی (نویسنده مسئول)^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ایذه، ایذه، ایران.

سید علی سهراب نژاد

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ایذه، ایذه، ایران.

دریافت: ۱۴۰۱/۱/۱۱ پذیرش: ۱۴۰۱/۶/۱۷

چکیده

نظام الدین محمود، ملقب به داعی الی الله، متخلص به داعی (۸۱۰-۸۷۰ هـ. ق) از شاعران و عارفان سده نهم هجری بود که با نوزده واسطه نصیب به حسین بن علی بن ابی طالب می‌رسید. او هم شخصیتی اهل دانش بود و هم اهل عرفان. آثاری که از او به یادگار مانده، دال بر دو بعد او دارد. در بررسی آثار او به‌خوبی تأثیر مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و ابن عربی مشهود است. به‌علاوه کتابی با عنوان نسائم گلشن نوشته که شرح مفصلی بر گلشن راز شیخ محمود شبستری است. علاوه بر آثار نسبتاً فراوانی که از او به دست ما رسیده، دیوان شعری دارد که بالغ بر سیزده هزار بیت می‌شود. این دیوان را سید محمد دبیر سیاقی به سال ۱۳۳۹ و ۱۳۴۹ هـ. ش در دو مجلد چاپ و منتشر کرده است. جلد اول این اثر مجموعه شش منظومه در قالب مثنوی است که اهم اندیشه‌های او را

^۱ . malmoliomidvar@yahoo.com

دربرگرفته است. در این مقاله که به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است و از منابع کتابخانه‌ای بهره گرفته‌ایم، قصد داریم ضمن بررسی زندگی شاه داعی شیرازی به معرفی سته او بپردازیم. نتایجی که از این مقاله به دست می‌آید نشان می‌دهد که شاه داعی از شاعران و عارفانی است که از ابن عربی تأثیر پذیرفته و سته او نیز که گاه با زبان رمزی و نمادین نوشته شده است ابداعات قابل توجهی دارد که قبل از او در مثنوی سرایی مرسوم نبوده است.

کلیدواژه‌ها: شاه داعی شیرازی، سته داعی، شاه نعمت‌الله ولی

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسئله

نظام‌الدین محمود، ملقب به داعی الی‌الله، متخلص به داعی «در نیمه اول سده نهم هجری قمری در شیراز زندگی می‌کرد. تولد او به سال ۸۱۰ هجری در همان شهر اتفاق افتاد» (صفا، ۱۳۷۱: ۳۳۴/۴). او «از نوادگان زید بن حسن بن علی و از اولاد داعی صغیر حسن بن قاسم حسنی، از آخرین حکمرانان سلسله علویان طبرستان بود که در ۳۱۶ هجری درگذشت» (سلگی، ۱۳۹۶: ۴۵۶). تخلّص او به داعی به این دلیل بوده است که در «انساب او پدران او را همه داعی می‌خوانده‌اند» (دبیر سیاقی، ۱۳۳۹: ۳۴/۲). سال وفات شاه داعی را ۸۷۰ دانسته‌اند. او از بدایت حال، قدم در وادی سیر و سلوک نهاده است. نخست، دست ارادت به دامن شیخ مرشد‌الدین ابواسحاق بهرانی زده، سپس به طلب تکمیل نفس و شوق زیارت شاه نعمت‌الله ولی عازم کرمان می‌شود. با توجه به سال وفات شاه نعمت‌الله در ۸۳۴ هجری، احتمالاً این سفر در جوانی شاه داعی بوده باشد. وی به محض ورود به ماهان کرمان، به حضور شاه نعمت‌الله ولی درمی‌آید. از فرط ارادت از هوش می‌رود و در آن مجلس بیعت کرده خرقه ارادت می‌پوشد. در این سفر غزلی را به مطلع: شدم به خطه کرمان و جانم آگه شد/ که مرشد دل من شاه نعمت‌الله شد، (همان، ۱۳۳۹: ۸۷) سرود. پس از بازگشت به شیراز مرتبه شیخی فرقه نعمت‌اللهی را به دست می‌آورد و در شیراز به سرودن شعر می‌پردازد (دبیر سیاقی، ۱۳۳۹: یو). شاه داعی در حکمت،

ادب و عرفان از بزرگان زمان خویش به شمار می‌آمد و در شعر طبعی قوی و ذوقی سرشار داشت. در دیوان او نزدیک به چهارده هزار بیت آمده است. (حکمت، ۱۳۳۹: کج). شاه داعی شافعی مذهب بود و در عین حال، در آثار خود به فضیلت دوازده امام نیز اذعان داشت. در اشعار او هم در مدح خلفای راشدین و صحابه اشعاری دیده می‌شود و هم در مدح ائمه شیعه. او علاوه بر آثار فراوانی که از خود به یادگار گذاشته، دیوان شعری دارد که در دو مجلد در مهر و موم‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۱ هجری شمسی چاپ و منتشر شده است. دبیر سیاقی که مصحح این دیوان است مجلد اول آن را به مثنوی‌های داعی با نامه سته داعی اختصاص داده و مجلد دوم را هم به غزلیات و قصاید و سایر قوالب شعری او. نگارندگان در این مقاله ضمن بازخوانی زندگی و معرفی آثار شاه داعی به معرفی مثنوی‌های او که حاوی اهم اندیشه‌های اوست می‌پردازیم. مهم‌ترین پرسشی که در این مقاله دنبال می‌شود این است که محتوای اصلی سته او چیست و در چه موضوعاتی سروده شده است؟

۱-۲. پیشینه تحقیق

در پیشینه پژوهش حاضر به دو شکل می‌توان به آثار گوناگون اشاره داشت. یکی اینکه آثار فراوانی که درباره ابن عربی نوشته شده و دیگری آثاری که درباره شاه داعی به دست ما رسیده است. طبیعتاً تنها شمردن و احصای آثاری که درباره ابن عربی نوشته شده، کار چند جلد کتاب قطور و مفصل است و در این پیشینه به هیچ وجه نمی‌توان بدان پرداخت، اما کتاب و مقالات و پایان‌نامه‌هایی که به شاه داعی و یا مقایسه و تطبیق این دو پرداخته‌اند، چندان اندک‌اند که هنوز نتوانسته است شاه داعی را به جامعه ادبی معرفی کند.

اولین کاری که درباره شاه داعی انجام شده و شایسته ارج و بررسی است، دیوان چاپ شده او به سال ۱۳۳۹ هجری است. این دیوان را سید محمد دبیر سیاقی در دو مجلد تصحیح و منتشر کرد. جلد اول آن شامل مثنوی‌های شش‌گانه شاه داعی است. این مثنوی‌ها با عنوان: کتاب المشاهد، کتاب گنج روان، کتاب چهل صباح، کتاب چهار چمن، کتاب چشمه زندگانی و کتاب عشق‌نامه است. در مجلد دوم این دیوان، قدسیات، واردات، صادرات و سخن تازه و فیض مجدد مندرج است. علی‌اصغر حکمت و سید محمد دبیر سیاقی بر دیوان شاه داعی مقدمه نوشته‌اند.

محمدجعفر واجد شیرازی نیز در سال ۱۳۴۸ مقاله کوتاهی با عنوان: شرح غزل مثلثی از شاه داعی شیرازی در پنج صفحه نوشته است. این مقاله که در مجله ادبیات و زبان‌ها در بهار ۱۳۴۸ شماره ۸۹ چاپ و منتشر شده، به شرح غزلی ملمع در سه زبان شیرازی قدیم، فارسی و عربی پرداخته است و اشارات خاصی به موضوع طرح شده ما ندارد، اما به عنوان کاری در زمینه شاه داعی قابل ذکر است.

پرویز عباسی داکانی، یکی از آثار شاه داعی در شرح گلشن راز شیخ محمود، بانام نسائم گلشن را تصحیح و منتشر کرده است. او در مقدمه مفصل که بر کار خود نوشته، به تأثیرپذیری شاه داعی از ابن عربی اشاره داشته است و می‌گوید: آنچه در منظومه‌های شاه داعی جلب توجه می‌کند، تأثیرپذیری عمده شاه داعی از شیخ اکبر عرفان اسلامی محیی الدین ابن عربی است که جای جای آرا و آموزه‌های او و شاگردان وابسته به مکتبش در ذهن شاه داعی خود را می‌نماید (داکانی، ۱۳۷۷: ۸۹).

عناصر داستان در منظومه چهار چمن، کار مشترک نیما روضانی و همکاران او است که در مجله نقد ادبی و سبک‌شناسی، به شماره ۳ (پی‌درپی ۱۹) در بهار ۱۳۹۴ چاپ شده است. نویسندگان در این اثر به ساختار روایی این منظومه از نظر شخصیت، زاویه دید، صحنه‌پردازی به بحث گذاشته است.

از دیگر سوابق این موضوع، پایان‌نامه سعید آقازاد در سال ۱۳۹۶ از دانشگاه محقق اردبیلی است. عنوان این پایان‌نامه، اندیشه‌های عرفانی شاه داعی شیرازی در مثنوی مشاهد، به راهنمایی مسروره مختاری و مشاورت علی غفاری است. در این پایان‌نامه، اصطلاحات عرفانی مثنوی مشاهد استخراج شده است. همچنین اشاره کرده که شاه داعی به تأثیر از ابن عربی به بیان مضامین پرداخته است و نیز نتیجه گرفته است که رویکرد هستی‌شناسانه شاه داعی در این اثر بیشتر از رویکرد معرفت‌شناسانه او است.

مسروره مختاری نیز در مقاله‌ای با عنوان: آبشخورهای فکری شاه داعی شیرازی در سرودن مثنوی چهارچمن، به تأثیرپذیری شاه داعی از متقدمان، به‌ویژه عطار می‌پردازد. همچنین پیروی شاه داعی از ابن عربی و بازتاب چشمگیر اندیشه هستی‌شناسانه وی در ساختار اثر، از جمله در بسامد واژه‌ها و اصطلاحات و همچنین در محتوا قابل تأمل است. این مقاله در

مجله عرفان اسلامی، پاییز ۱۳۹۶ شماره ۵۳ چاپ و منتشر شده است. نویسندگان این مقاله با استقرایی که کردند، مقاله، کتاب و یا رساله‌ای که اختصاصاً به موضوع مطروحه ما پرداخته باشند، نیافتند، از این رو این پژوهش نو و جدید است.

۲. متن مقاله

۲-۱. زندگینامه شاه داعی

نظام الدین محمود، ملقب به داعی الی الله و متخلص به داعی در نیمه اول قرن نهم هجری قمری، در شیراز می‌زیست. تولد او به سال ۸۱۰ هجری قمری در همان شهر اتفاق افتاد. (صفا، ۱۳۷۱: ۲/۳۳۴) او سیدی حسینی نژاد بود که نسبش به نوزده واسطه به زید بن علی بن حسین منتهی می‌شد؛ و از اولاد قاسم بن حسن ملقب به داعی الصغیر^۱ است که در اواخر قرن سوم در طبرستان، گیلان، گرگان و ری سلطنت و امارت داشته، ظاهراً تخلص داعی که اختیار کرده به گفته خودش ناظر به همان اصل و نسب خود بوده است: «تخلص در همه به داعی به قصد آن است که در انساب او پدران او را همه داعی می‌خوانده‌اند الی الداعی الصغیر...» لقب دیگری نظامی بوده است. (داعی، ۱۳۴۱: ۳۴) در مثنوی مشاهد که بر وزن مخزن الاسرار نظامی گنجوی سروده، به آن اشاره کرده است. در این مثنوی ابتدا تخلص داعی را که بیشتر به آن شهرت داشته بیان می‌کند و بعد اضافه می‌کند که تخلص دیگری نام نظامی شاعر است.

در همه جا چون به تخلص رسید
خامه داعی همه داعی کشید
(داعی، ۱۳۴۱: ۳۷)

در سخن بنده که هست این زمان
نام نظامی به تخلص مراست
برد ز میدان سخن خواجه، گو
نیست اگر چه چو نظامیم، رخس
هست هم از نام نظامی نشان
خود نفیس خواجه نظامی کراست
کس نرسانید سخن را به او
بار خدایا به نظامیم بخش
(داعی، ۱۳۴۱: ۳۷)

سال وفات شاه داعی را ۸۷۰ هجری قمری دانسته‌اند. (صفا، ۱۳۷۱، ج ۲: ۳۳۵) و از بدایت حال، قدم در وادی سیر و سلوک نهاده است. نخست دست ارادت به دامن شیخ مرشدالدین ابواسحاق بهرانی زده، سپس به طلب تکمیل نفس و شوق زیارت شاه نعمت‌الله ولی عزیمت سفر کرمان می‌کند و از آنجا که وفات شاه نعمت‌الله در سال ۸۳۴ هجری قمری است، (صفا، ج ۴: ۲۲۹) بنابراین مسافرتش به کرمان در ابتدای عمر و به هنگامی است که مراحل شباب را می‌پیموده است. وی به محض ورود به ماهان کرمان، به حضور شاه نعمت‌الله ولی در می‌آید. از فرط ارادت از هوش می‌رود و در آن مجلس بیعت کرده خرقه ارادت می‌پوشد. در این سفر است که این غزل را سروده است:

شدم به خطه کرمان و جانم آگه شد	که مرشد دل من شاه نعمت‌الله شد
چو نور دینش لقب از سماء عزت بود	کسی که قدح در او کرده گمره شد
مرا اگرچه بسی نسبت است در ره فقر	نخست جان و دلم سوی او موجّه شد
گرفت دست من و دامنش گرفتن و من	زیبعت و نظرش روی من در این ره شد
نهان نبود که او بود قطب جهان	زداعی این سخن حق کجا مموّه شد

(داعی، ۱۳۴۱: ۸۷)

سپس شاه داعی به شیراز برمی‌گردد و روزگاری را در جوار شیخ مرشدالدین ابواسحاق به سر می‌برد. بعد از وفات شیخ مذکور در سال ۸۴۱ هجری، اگرچه هنوز ۳۰ سال از عمرش نگذشته بود، مرتبه شیخی فرقه نعمت‌اللهیه را به دست می‌آورد و در شیراز به سرودن اشعار می‌پردازد. (داعی، ۱۳۴۱: یو)

شاه داعی غیر از سفر کرمان ظاهراً سفر دیگری نکرده و در شیراز مانده است. ولی همیشه دل او به سوی خراسان و عراق کشیده چنانکه در قطعه‌ای می‌گوید:

من بیچاره در شیراز پایبند	ترا تبریز و بغداد و سمرقند
بگو تا کی این صبر تا کی؟	بگو تا کی کشم این بار تا چند؟
خیالم می‌برد سوی خراسان	دلم دارد هوای کوه الوند
چنین است این ولی داعی مرا گفت:	که در بندی و در بندی و در بند

(داعی، ۱۳۳۹: ۴۶۵)

در دیوان او در مدح سلاطین و امرا یا قدح افراد مردم شعری دیده نمی‌شود. جز در مورد ناصر همدانی که نفی نبوت محمدی کرده بود. (همان: ۳۷۳) و در مدح شاهزاده میرزا بایستقر که شاهنامه را جمع کرده نیز، مثنوی سروده است. (همان: ۲۹۵)

مشرّب و مذهب او به تصریح دکتر علی اصغر حکمت در مقدمه دیوانش، تسنن شافعی بوده است. (داعی، ۱۳۴۱: یز) ذبیح‌الله صفا نیز در کتاب تاریخ ادبیات در ایران او را از سادات علوی می‌شمارد. (صفا، ۱۳۷۱، ج ۴: ۳۳۳).

شاه داعی در شاعری طبعی قوی و سرشار داشته است. در دیوانش که مشتمل بر حدود چهارده هزار بیت است، از گونه‌های مختلف شعر، مثنوی، قطعه، قصیده، ترجیح بند، ابیات مفرد و رباعی دیده می‌شود.

در مثنوی سرایی ابتکار ویژه‌ای دارد و آن این است که تابع روش خاص پیشینیان خود چون نظامی و مولوی و فردوسی نبوده است، بلکه سبکی خاص دارد. مثلاً در طی مثنوی از انواع قوالب دیگر شعری چون غزل و قصیده استفاده می‌کند. به‌عنوان نمونه مثنوی مشاهد و مثنوی چشمه زندگانی این‌گونه هستند.

نمونه‌ای از مثنوی مشاهد:

خاصّه که از طرفِ گلستان جداست
 بلبَل بی ناله ندارد خبیر
 در غم دل‌گریه کند زار زار
 نیست هم از حالِ فراقی برون
 گر نه به روی گل و ریحان فتاد
 درد دل او به زبان راست نیست
 باد پی برگ و سمن می‌رود
 بلکه به اسرار خدا مایند
 گردن یک ذره که بی طوق اوست؟
 قطع منازل که به هر ماه کرد
 از هوسوی راه‌تری‌ا گرفت

بلبل اگر ناله برآرد رواست
 عاشق بی وایه ندارد نظر
 هر که به هجران فتد از وصل یار
 خون دلِ لاله و داغِ درون
 دیده نرگس به چه حیران فتاد
 قصه سوسن به بیان راست نیست
 آب، هوا خواه زمین می‌رود
 شاخ درختان به هوا مایلند
 کودل یک قطره که بی ذوق اوست؟
 ... مه ز پی مهر در این راه کرد
 دود دلِ بحر که بالا گرفت

کوه، گران بارِ هوایی از اوست
 ابر نگرید مگر از شوق او
 دشت، گروگان گیایی از اوست
 باغ نخنسد مگر از ذوق او
 (داعی، ۱۳۴۱: ۱)

به همین روش حدود هفتاد بیت می‌سراید و سرانجام غزلی را در همان مفهوم و همان وزن آغاز می‌کند.

ای همه ذرات جهان در طلب
 زاهد سجاده نشین در هوس
 مهر تو اندر دل و جان در طلب
 زاهد سجاده نشین در هوس
 زاهد سجاده نشین در هوس
 سینه ارباب بیان سوزناک
 بنده و آزاد در این ره گرو
 رند سر کوی مغان در طلب
 عاشق حیرت زده بی خواب و خور
 دیده اصحاب عیان در طلب
 جان و خرد سرّ و علن در سماع
 مرد وزن و پیر و جوان در طلب
 عارف بی نام و نشان در طلب
 دیده و دل کام و زبان در طلب
 داعی و مرغ چمن اندر خروش
 مصاد و زان، آب روان در طلب

(همان: ۵)

پس از غزل، دوباره به ادامه سرودن مثنوی می‌پردازد؛ و بعد از سرایش ایات دیگری در مفهوم خاص، غزلی دیگر آورده می‌شود و تا پایان مثنوی این شیوه ادامه پیدا می‌کند. مثنوی چشمه زندگانی نیز از هفت رشحه تشکیل شده است. در بین رشحات ترجیح بند و قصیده‌ای می‌سراید. در این مورد به دلیل طولانی شدن مطلب از آوردن شاهد مثال پرهیز می‌شود.

او در فن غزل‌سرایی دستی بلند دارد و برخلاف شعرای زمان که همیشه به تقلید از دیگر استادان، غزل می‌ساخته‌اند و شیوه دیگران را پیروی کرده‌اند، وی در این مکتب، مبتکر است نه مقلد. غزلیاتش البته که به پای دو استاد قرن ۷ و ۸ سعدی و حافظ، نمی‌رسند، اما پخته و منسجم و از روحی نضح یافته و کامل، نشأت گرفته است.

قصایدش نیز غزّا و محکم و مانند قصاید استادان فن، استوار است و به مفاهیم عرفانی انتزاع یافته و از مدح و ستایش ارباب بی مروت دنیا اجتناب ورزیده است. قصایدش شبیه قصاید

حافظ است. هفت قصیده در دیوان او مرسوم به سبعة سیاره همه درخشنده و تابانند. یکی از قصیده‌های او به مطلع:

چه توان گفت در این قصه که از جام قدر همه را باده نصیب است و مرا خون جگر
(داعی، ۱۳۳۹: ۲۴۹)

نماینده سبک فکر و بیان اوست. ترجیعاتش را نیز که آن‌ها را به نام عرائس الترجیع جمع‌آوری کرده است به سبک عراقی سروده است.

مجموعه رباعیاتش شیرین و پر معنا است که آن‌ها را به ترتیب قوافی به نظم الفبایی مدون ساخته است و در آخر دیوان‌های صادرات و واردات مندرج کرده است و مشتمل بر معانی صوفیانه و لطایف عرفانی است.

مقطعات وی نیز مشتمل بر مطالب کلی و نکته‌های عرفانی است؛ که در آن‌ها درباره مسائلی چون توحید و حمد الهی و معارف عرفانی و نصایح اخلاقی بحث کرده است.

به‌طور کلی آنچه از دیوان شاه داعلی در دست ماست شامل دو بخش است.

بخش اول مثنویات سته اوست که عبارت‌اند از: ۱. مثنوی مشاهد به تاریخ نظم ۸۳۶ هجری قمری. ۲. مثنوی گنج روان به تاریخ نظم ۸۴۱ هجری قمری. ۳. مثنوی چهار چمن به تاریخ نظم ۸۴۲ هجری قمری. ۴. مثنوی چهل صباح به تاریخ نظم ۸۴۳ هجری قمری. ۵. مثنوی چشمه‌ی زندگانی به تاریخ نظم ۸۵۶ هجری قمری. ۶. مثنوی عشق‌نامه به تاریخ نظم ۸۵۶ هجری قمری.

بخش دوم، شامل دیگر منظومه‌های او، از غزلیات و ابیات عربی و اشعار لهجه شیرازی و قصاید و مقطعات و ابیات متفرقه است که خود به یازده بخش دیگر تقسیم می‌شود:

۱- قدسیات: غزلیات و منظومه‌هایی است در مقامات دینی و مباحث تصوف و عرفان.

۲- واردات: غزلیاتی است در مقابل صادرات، شاید اشعار این مجموعه از مقوله

الهامات وارده بر قلب باشد در حالی که اشعار صادرات برای تربیت مریدان و هدایت

دیگران سروده است. علاوه بر آن چند ترجیح بند و قصیده نیز در همین واردات

هست.

- ۳- دیوان اشعار عربی و قصیده‌ای در مدح شیخ ابن حجر- فقیه و محدث مشهور.
- ۴- ملمعات: شامل غزلیات و مقطعات.
- ۵- مثنویات متفرقه که هر یک در شرح مطلبی از مطالب تصوّف سروده شده‌اند و یک منظومه در مدح سلطان ابوالمعز عبدالله.^۲
- ۶- کتاب المراثی: مشتمل بر چند ترکیب‌بند در مرثیه مشایخ و یک ترکیب‌بند در مرثیه زوجه خود و قصیده‌ای در مرثیه مولانا نظام الدین احمد.
- ۷- کتاب صادرات: شامل غزلیات و تعلیمات عرفانی و مقطعات صوفیانه.
- ۸- کان ملاحات: غزلیات و ترجیعات و قطعات که به لهجه قدیم شیراز سروده شده است.
- ۹- سه گفتار: مثنوی است در شرح مراتب شریعت و طریقت و حقیقت که آن نیز به لهجه قدیم شیراز است.
- ۱۰- دیوان سخن تازه: اشعاری است منظم و مدون، مرکب از غزلیات و قطعات و رباعیات و مفردات.
- ۱۱- فیض مجدد: آخرین اثر او است. دیوانی است مشتمل بر غزلیات و قطعات فارسی و عربی.

شاه داعی علاوه بر دیوان اشعار، آثار فراوان دیگری بر جای گذاشته است که عبارتند از: خیر الزاد، محاضر استیرفی احوال خیر البشر، بیان عیان فی الحقایق، جواهر الکور در شرح رباعیات شیخ سعید احمیری، رساله نظام و سرانجام، رساله ثمره الحبيب، القلب و الروح، مرآت الموجود، چهار مطلب، الفوائد نقل العقاید، رساله اشاره الثقال، ترجمه الاخبار العلویه، اسوه الکسوه، معرفه النفس، التلویحات الحرمیه، المشدد، مرشد الرموز، لطایف راه روشن، رساله کلمات باقیه، رساله کمیلیه، رساله دیباچه جمال و کمال، رساله تحریر

۲. میرزا عبدالله نوه شاهرخ ملتی به پادشاهی رسید و سرانجام به دست ابو سعید با کمک پادشاه ازبکان در سال ۸۵۵ کشته

شد. ر.ک. به تاریخ ده هزار ساله ایران، مجلد سوم، صفحه ۲۷۹.

الوجود المطلق، رساله ترجمه رساله محیی الدین، رساله لعه، رساله فی معنی النخبه، رساله تحفه المشتاق، رساله کشف المراتب، رساله اصطلاحات، رساله درّ البحر فی معنی بیت العطار، رساله اوراد، رساله تاجنامه، رساله طراز الایام، رساله رضائیه، رساله ولایت.

۲-۲. سته شاه داعی شیرازی

مثنوی‌های شش گانه، یا سته شاه داعی، مجموعه شش مثنوی است که بخش قابل توجهی از دیوان شاه داعی را به خود اختصاص داده است. این مثنوی‌ها شامل:

۱. مثنوی مشاهد که به تاریخ ۸۳۶ هـ. ق، به نظم آورده و ظاهراً اولین حاصل عمر اوست که در سن ۲۶ سالگی منظم ساخته است. ۲. مثنوی گنج روان که به تاریخ ۸۴۱ نظم کرده ۳. چهل صباح که در سال ۸۴۳ به نظم آورده. ۴. چهار چمن که در سال ۸۴۲ به نظم در آورده و در آن خود را نظامی دوم خوانده است. ۵. چشمه زندگانی که در سال ۸۵۶ منظوم کرده و سرانجام ۶. عشق‌نامه که ظاهراً آخرین مثنوی اوست و در سال ۸۵۶ آن را سروده است. بخش بعدی کلیات داعی، شامل منظومه‌های دیگری در قالب غزلیات فارسی، ابیات عربی و اشعار شیرازی و قصاید و قطعات و رباعیات و ابیات متفرقه است. این بخش نیز نام‌گذاری شده و به نام‌های: واردات، صادرات، ملمعات، قدسیات، کان ملاحظت، سه گفتار، دیوان سخن تازه و فیض مقدس است که پیش‌تر بدانها اشاره شد.

اولین مثنوی داعی، مثنوی مشاهد است. این مثنوی که در وزن «مفتعلن مفتعلن فاعلن» و بحر سریع سروده شده است، به برخی از مفاهیم عرفانی اشارت دارد. در این مثنوی به هفت اصطلاح عرفانی که در واقع مراحل از سلوک نیز هستند اشاره کرده است. هر کدام از این بخش‌ها را «مشهد» نامیده و در پایان هر مشهد، غزلی در همان مفهوم نیز سروده است. مشهد طلب، مشهد تجرید، ذوق، کشف، معرفت، حقیقت و توحید و سرانجام ابیاتی در مدح پیامبر اسلام، بخش‌های گوناگون این مثنوی است.

در مشهد طلب، شاه داعی هم‌نوا و هم‌آوا با انسان، تمام موجودات را در طلب می‌داند. بلبلی که می‌نالد، خون دل لاله، سبزه که به تلخی نفس می‌کشد، دیده نرگس که دچار

حدت شده، قصه سوسن، آبی که در چمن روان است، شاخ درختانی که به آسمان برشده‌اند، ماه که طی منازل می‌کند، دود دل بحر که بالا می‌رود، کوه گران بار، گریه ابر و جوشیدن چشمه، همه و همه در طلب هستند.

در بخشهای پایانی این مشهد نیز دست به دعا برمی‌دارد که:

ای طلب راه نما! ره نما	تا حرم کعبه صدق و صفا
ای جرس قافله عاشقان	گمشدگان را به صدایی رسان
ای فرح افزای نسیم شمال	نافه گشا شوبه شمیم وصال
ورنه، در این بادیه حیران شویم	رحم کش خار مغیلان شویم

(داعی، ۱۳۴۱: ۴)

در پایان مشهد طلب غزلی در همان مفهوم طلب می‌سراید:

ای همه ذرات جهان در طلب	مهر تو اندر دل و جان در طلب
زاهد سجاده نشین در هوس	رند سر کوی مغان در طلب
سینه ارباب میان سوزناک	دیده اصحاب عیان در طلب
بنده و آزاد درین ره گرو	مرد و زن و پیر و جوان در طلب
عاشق حیرت زده بیخواب و خور	عارف بی نام و نشان در طلب
جان و خرد، سرّ و علن در سماع	دیده و دل، کام و زبان در طلب
داعی و مرغ چمن اندر خروش	باد وزان، آب روان در طلب

(داعی، ۱۳۴۱: ۵)

مشهد دوم مثنوی مشاهد، تجرید است. تجرید عبارت است از آن که ظاهر او برهنه باشد از اغراض دنیوی و چیزی در ملک وی نباشد و باطن او برهنه باشد از اغراض؛ یعنی بر ترک دنیا از خداوند چیزی نگیرد و بر ترک آن هم عوض نخواهد، نه در دنیا نه در عقبی (سجادی، ۱۳۷۵: ذیل تجرید)

تجرید از نظر شاه داعی رستن از هر دو جهان است:

هر که ز تجرید شرابی چشید هر دو جهان را به یکی دم کشید

(داعی، ۱۳۴۱: ۶)

تجربید درواقع رستن از آفات دنیایی است. ترک تعلقات است و رهایی از هر آنچه ماده است. چراکه هر چه در دنیا است مای آزار ماست:

بید نه‌ای فارغ از این باد باش سرو شو و از همه آزاد باش

(همان: ۳)

کاین گل رنگین که به گلزار توست خار تو و مایه آزار توست
نرگس شوخی که تو را در گل است فتنه جان است و بلای دل است

(همان، ۶)

تجربید از نظر شاه داعی همان فقر است. فقری که بی‌نیاز از همه آفریده‌ها شوی و نیازمند به خدا:

سر به ره سلطنت فقر پیچ تا نخری ملک سلیمان به هیچ

(همان: ۷)

تاج فقیری سر هر شه که یافت از کله و از کمر آزاد شد

(همان: ۱۰)

مشهد بعدیِ مثنویِ مشاهد، «ذوق» است. «ذوق اولین درجات شهود حق است به‌حق درائتای برق‌هایی پی‌درپی هنگام کمترین درنگ در تجلیات برقی» ذوق از نظر شاه داعی چون براقی سالک را به معشوق می‌رساند و با شتاب او را از گذرگاه‌های سلوک به وادی محبوب می‌رساند:

ذوق براقی است که از ما بدوست شبهه نداریم که یک گام اوست

ذوق به یک چشم زدن می‌رسد هر چه در آن فکر به فن می‌رسد

ذوق طلب وقت به غارت مبر عمر به اندیشه می‌اور به سر

ذوق منت نیست چه گویم به حیف حجت قطعیه الوقت سیف

وقت نگه دار که برنده تیغ هر چه بیاید ببر بی دریغ

(داعی، ۱۳۴۱: ۱۱).

مشهد چهارم، در کشف است. کشف در اصطلاح عارفان اطلاع بر ماوراء حجاب از معانی غیبی و امور حقیقی است (جرجانی، ۱۳۷۷: ۱۳۸) و در نزد اهل سلوک مکاشفه است. کشف و مکاشفه رفع حجاب را گویند که میان روح جسمانی است که ادراک به حواس ظاهر نتوان کرد (دهخدا، ذیل کشف) به عبارت دیگر یعنی ظهور آنچه در خفاست (سجادی، ۱۳۷۵: ذیل کشف).

آنچه داعی در مشهد کشف به آن پرداخته این است که از نظر او حضرت حق نیازی به کشف ندارد و او ظاهر و آشکار است. اگر بخواهیم او را کشف کنیم. مثل این است که آفتابی را آشکار کنیم و یا اینکه زیبایی‌های یوسف و روشنایی‌های ماه را پنهان کنیم. همچنین بیان می‌کند که سالک باید به دنبال کشف عیان و دوام حضور باشد:

کشف عیان جوی و دوام حضور چند روی از پی او هام دور
قد طلوع الصبح تجللی لکم اشرققت الارض به ما لکم
(داعی، ۱۳۴۱: ۱۷)

شاید مهمترین جایی که مانع کشف حضرت حق می‌شود، برداشتن ابر خودی است:

گر برود ابر خودی از نظر کشف شود روز قیامت همچو خور
(داعی، ۱۳۴۱: ۱۹)

غزلی که در پایان این مشهد آورده است، نشان از این می‌دهد که گویی داعی به هدف الهی به کشف حق و برداشتن حجابهای بشری رسیده است:

خیز که مرغ حرم آمد پدید لمعۃ نور قدم آمد پدید
فیض خدا موج زد از هر طرف مژده که بحر کرم آمد پدید
(همان: ۲۰)

مشهد دیگر معرفت است. معرفت از نظر عرفانی به معنی شناخت پروردگار است، اما در کتاب‌های عرفانی معرفت و رسیدن به آن تقسیماتی دارد. از جمله اینکه معرفت را به استدلالی و شهودی تقسیم کرده‌اند. برخی آن را به معرفت علمی و مالی نیز تقسیم کرده‌اند (نک: سجادی، ۱۳۸۵: ذیل معرفت). به نظر می‌رسد داعی در ابتدای مشهد معرفت به

روایت مشهور: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» اشاره کرده و شرط شناخت حق را شناخت خود دانسته است.

هر که شناسای خود و دوست نیست	مغز ندارد بجز از پوست نیست
جان تو را می‌رسد از هر طرف	نعره که ای جان جهان من عرف
روی دل خود به هوا کرده ای	معرفت نفس رها کرده ای

(داعی، ۱۳۴۱: ۲۱)

برای شناخت و معرفت نفس شرط اساسی، تزکیه و پرورش باطن است و پرورش باطن، همان صیقل و تصفیه قلب آدمی است.

خاصه که در معرفت نفس خویش	تزکیه شرط است به هر رای و کیش
در هوس دیدن دیدار یار	صیقل آینه ضرورت شمار
آینه دل اگر ت صاف شد	رو که نماینده اوصاف شد

(داعی، ۱۳۴۱: ۲۱)

مشهد دیگر در مثنوی مشاهد، مشهد حقیقت است. حقیقت نزد عارفان مقام و منزلگاهی بس شریف دارد. شبستری در منظومه خود می‌گوید:

شریعت پوست مغز آمد حقیقت	میان این و آن باشد طریقت
--------------------------	--------------------------

(شبستری، ۱۳۹۰: ۹۸)

بنابراین اگر دین دارای سه بخش، شریعت، طریقت و حقیقت باشد، حقیقت پایه و اساس دین خواهد بود. حقیقت عبارت است از آنکه فسخ بر آن روا نباشد و از عهد آدم تا فنای عالم، حکم آن متساوی باشد. چون معرفت خدا و صحت معاملات خود به خلوص نیست (سجادی، ۱۳۷۵: ۳۲۳). داعی حقیقت را به قبل از عالم خلق و در واقع به زمانی بر می‌گرداند که هنوز مسا و صباحی، سما و سمکی آفریده نشده بود با خلقت انسان بر زبان افتاد و پروردگار از نهانی آشکار شد:

پیشتر از رابطه اصطلاح	پیشتر از فرق مسا و صباح
بود یکی رسم سما و سمک	بود یکی اسم یک و عین یک

علم الاسما علمی بر کشید	آدمی آمد رقمی در کشید
نام حقیقت به زبان اوفتاد	سر شریعت به میان اوفتاد
طایفه گفتند که پروردگار	بود نهان، گشت کنون آشکار
جلوه گر آمد به طریق عیان	اول در خود دگر اندر جهان
اول در معنی خاتم نمود	دیگر در صورت عالم نمود
اول در ذات و دگر در صفات	اول در آدم و پس کاینات

(داعی، ۱۳۳۹: ۲۶)

آخرین مشهد مثنوی مشاهد، مشهد توحید است. داعی در این مشهد به شیوه ابن عربی به توحید پرداخته است. او برای اثبات توحید تمثیل‌هایی ذکر می‌کند. از جمله می‌گوید که قطره و موج و حباب هر سه شکل از آب هستند و هر سه آن‌ها آب‌اند. به علاوه او و ما و من و تو نیز در حقیقت یکی هستند. گرچه به ظاهر کثرت‌اند.

هیچ شکی نیست که در عین آب	هست یکی قطره و موج و حباب
غیر یکی نیست در این انجمن	بی غلط است این تو و او و ما و من
راه یکی رهرو و منزل یکی است	خانه یکی، دوست یکی، دل یکی است
دایره و نقطه یکی در وجود	آینه و چهره، یکی در شهود
کعبه و بتخانه یکی در نیاز	مسجد و میخانه یکی در نماز

(داعی، ۱۳۴۱: ۳۱)

داعی به وضوح در این مشهد، آفریده‌ها را آینه روی یار دانسته است. مثنوی دوم شاه داعی در میان مثنوی‌های شش گانه، مثنوی گنج روان است. این مثنوی که در وزن مفعولن مفعولی مفعولن فعل آمده است در ده مقالت به پایان رسیده و هر مقالت آن به یکی از مسائل مهم پرداخته است. مقالت اول: در معرفت ذات باری سبحانه تعالی است. در این مقالت با رویکردی اشعری و با استفاده از اصل تنزیه اشعری به معرفت ذات حق می‌پردازد و به خوبی بیان می‌کند که ذات خداوند قابل شناخت نیست:

چه گویم که او چیست ای جان چه چیز	ز هستی چه روشن تر است ای عزیز
چه بالای هستی است ای نیک رای	که گویی که آن است ذات خدای

... مجوزات از آرایش اعتبار حذر کن ز نفس خداوندگار
 ز چشم خرد ذات او زان نهفت که کس در جهان حد هستی نگفت
 منزه جناب معالای او هم از حد و رسم و هم از گفت و گو
 (داعی، ۱۳۴۱: ۴۱)

در مقاله دوم به معرف صفات خدا پرداخته است. از نظر شاه داعی، همچون ابن عربی، صفات خداوند، ظهورات ذات اوست:

اگر در عبارت صفات وی است حقیقت ظهورات ذات وی است
 همه عکس نور تجلی اوست بطون و ظهور تجلی اوست
 (همان: ۴۵)

به همین دلیل است که داعی دویی بین ذات و صفات خدا را بر نمی‌تابد و می‌گوید:

چه جای معیت که نزدیک ما در اینجا دویی نیست خود گویا
 (همان: ۴۵)

به‌علاوه صفاتی که در انسان نیز دیده می‌شود، «سراسر نقوش صفات خداست»
 مقاله سوم در معرفت اسماء خداوند است. در این مقاله گرچه نامهای خداوند را بی
 شمار می‌دانند، اما بر این باور است که همه این نامها بر یک ذات دلالت می‌کنند. نامهای
 خدا بر هستی مطلق او دلالت می‌کنند، اما هر جا که هستی است، نامی نیست:

همه نامها بهر هستی است دام در آنجا که هستی است، خود نیست نام
 از این رو، همه ساده دان روی کار ز روی دگر جمله نقش و نگار
 بود نقش اول از و نام یک پس آنگه دگرهاست بی هیچ شک
 همه نامها بعد از و خاستند وزو خویش را جمله آراستند
 (همان: ۵۲)

مقاله چهارم به معرفت افعال خدا اشارت دارد. در این مقاله او همچون اشعری همه چیز را فعل حق می‌داند:

ظهوری که شد در جهان هر نفس وز او تازه شد جسم و جان هر نفس
چو با نفس هستی است بی شک مصاف بود فعل او نزد مابی خلاف

(همان: ۵۳)

داعی به اقتضای بحث، معنی فعل خدا را خلق مدام می‌داند. او همچنین در بحث از فعل الهی به جبر و اختیار نیز می‌پردازد و بسیار رندانه افعال را به خدا نسبت می‌دهد و می‌گوید:

پس پرده این فتنه‌ها می‌کنی پس آنگاه نسبت به ما می‌کنی
چو در قوت است این چنین داوری اگر نیک اگر بد، به فعل آوری
چه نیک و چه بد هر دو فرمان یکی است که گر صد بود، حکم سلطان یکی است

(همان: ۵۴)

و بعد بد و نیک را نیز به صورت نسبی می‌پذیرد:

خلافی ز حکم تو ظاهر نشد بد و نیک جز در مظاهر نشد

(همان: ۵۴)

مقاله پنجم گنج روان، در معرفت علم است. شاه داعی دنیا را نیست و عدم می‌داند. سرابی که نماینده آبی خوش است و عروسی است که آفتاب از او خجالت می‌کشد، اما این عروس در خواب بغل می‌شود. صد شکل چون پری دارد و این صد شکل یکی بیش نیست. اجزای جهان اعتباری است و البته پایان کار آدمی به این اعتبارات بسته است. جهان قدم در آینه جهان عدم خود را نشان می‌دهد. دنیا چون سایه‌ای است که از خورشید جدا نیست. وجود سایه به وجود خورشید بستگی دارد:

جهان گر بینی بجز نیست نیست کسی را در و فرصت ایست نیست
سرابی، نماینده آبی خوش است خیالی فزاینده آتش است

(همان: ۵۷)

یکی از مهم‌ترین مسائلی که لازم است بدان علم داشت، اعتباری بودن آفریده‌ها است:

ولی در حقیقت چو آن نیست نیست خدا هست و هرگز جهان نیست نیست
چو شد ظل هستی یقین نیستی تو در شبهه خویش می‌ایستی

(همان: ۵۸)

مقاله ششم، در معرفت انسان است. این مقاله به یکی از پیچیده‌ترین مباحث اندیشه‌های ابن عربی می‌پردازد. انسان آینه‌ی اسماء و صفات خدا است و کلمه‌ی جامعه است. بدین معنا که اسماء و صفات خدا در انسان متجلی شده است و تنها انسان است که به خوبی این اسماء و صفات را در خود تجلی داده است:

تویی گوهر گنج والا تویی	که آینه‌ی ذات و اسماء تویی
جهان بی تو، جان تن مرده‌ای است	خرد بی تو از خویشتن برده‌ای است
جهان آینه است و تویی روشنی	از آن رو که در صورت احسنی

(همان: ۶۱)

مقاله هفتم در اخلاق انسان است. داعی این مقاله را شبیه به کتاب‌های حکمت عملی مانند تهذیب الاخلاق ابن مسکویه و میزان العمل غزالی عمل کرده است. او همچون آنان اصول اخلاق نیکو را در چهار صفت: حکمت، عدالت، عفت و شجاعت می‌داند.

در مقاله هشتم نیز به احوال انسان پرداخته است. آنچه در این مقاله به آن اشاره داشته است، احوال عرفانی است. مقاله نهم نیز در کنار احوال انسان به مقامات او پرداخته است. مهمترین سخنی که او دارد این است که نباید در یک مقام متوقف شد و برای این مسئله به تمثیل و حکایتی استشهد می‌کند.

آخرین مقاله منظومه‌ی گنج روان، در معرفت کمال انسان است. کمال انسان در جامعیت او است و نیز مدام باید در مسیر کمال گام بردارد. به همین منظور به تمثیل مسافری که به بوستان و جویباری می‌رسد استشهد می‌کند که نباید مسافر در کنار جویبار تفرجگاهی برای خود بسازد و از قافله عقب بیفتد.

مثنوی سوم سته‌ی شاه داعی، منظومه‌ی چهل صباح است. به نظر می‌رسد این مثنوی را داعی بر مبنای روایت، «خمرت طینه‌ی آدم بیدی اربعین صباحاً»، به نظم درآورده است. در ابیات مقدماتی منظومه، منظور خود از صباح را بیان کرده و گفته که منظور من از صباح، مرتبه است؛ زیرا بر مبنای روایت مشهور: «من اخلص لله اربعین يوماً ظهراً ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه» گفته شده است.

هر مرتبه‌ای که اندر آنجا
دانا گوید که آن صباحی است
من اخلص لله ار بخوانی
پس من به صباح در عبارت

چیزی پنهان شود هویدا
وین کشف نه در هر اصطلاحی است
از خمّر طینه ایمن بدانی
به مرتبه می‌کنم اشارت

(داعی، ۱۳۴۱: ۸۷)

داعی در ادامه و در بخش «مراتب سالک» مقدمتاً چهل مرتبه را نام برده و بعد به تفصیل، بخشی به مراتب می‌پردازد. این مراتب شامل: توبه، توجه، طلب، عزلت، مراقبه، همت، سیران، تواجد، صبر، سکوت، صحت، اعراض، تصامم، ترک، موت، عجز، استغفار، اختفا، فراغت، قناعت، انزوا، قرار، تبّتل، اخلاص، تخلیه، اطلاق، اعتلا، محو، تماسک، تمکین، استخلاص، تلوین، تلاش، توکل، رضا، تجرید، تفرید، انتقاد، عین، فقر و غنا است.

کتاب چهارچمن منظومه دیگری است که به دنبال چهل صباح آمده است. داعی در درآمد منظومه چهار چمن، مقصود خود را از چهار چمن، جان و عقل و دل و نفی می‌داند:

آنکه بخشید هم تو را هم من
جان و دل عقل و نفس چهار چمن

(داعی، ۱۳۴۱: ۱۲۸)

داعی سبب نظم کتاب را در ابیات کوتاهی بیان می‌کند که سحرگاهی از هستی رسته بود و شوق دل او را فریاد می‌زند که تفرج صنع کند. در این واقعه پس از آنکه دری از انس بر او باز می‌شود، شوق وارد می‌شود و پس از او نیز داعی به دنبال او می‌رود در باغ دیدند که همه خدای را تسبیح می‌کنند. شوق از تمامی مظاهر چگونگی خدا را می‌پرسد و آن‌ها را برای داعی باز می‌گوید و داعی آن را به نظم می‌کشد.

اولین گلی که شوق از او در مورد خدا می‌پرسد، منظور است، اما منظور عجز خود را ابراز می‌کند و می‌گوید:

در جوانی به سر شد ایامم
بطلب پخته‌ای که من خامم

(داعی، ۱۳۴۱: ۱۳۶)

منظور، شوق را به خیری حواله می‌دهد و پس از استغفار شوق از خیری، خیری تیر عجز خود را ابراز می‌کند و او را به ارغوان حواله می‌دهد و همین‌طور تا در چمن چهارم به بلبل می‌رسد و از او می‌پرسد. بلبل نیز بایبانی ابن عربی وار شوق را چنین نصیحت می‌کند که:

ایها الشوق با خود آنفسی جز خدا نیست در وجود کسی
 نیست اینجا وجود کس به میان ما وجود نه ایم نیک بدان
 اعتباری است این تو و من و او لیس مافی الوجود الا هو
 (همان: ۷۲)

سرانجام بلبل و پاسخ‌هایش، شوق را آرام می‌کند.

مثنوی بعدی شاه داعی، مثنوی چشمه‌ زندگانی است. این مثنوی در هفت رشحه حصر شده است. رشحه اول، در وحدت واجب و صفات او، رشحه دوم، در ارتباط عالم به حق تعالی با وجود ثبوت وحدت، رشحه سوم، در آنکه انسان خلاصه عالم است. رشحه چهارم در روح انسان، رشحه پنجم در معاد و معاش انسان و رشحه ششم در حشر و بقای انسان و سرانجام رشحه هفتم در کمال و خلافت انسان و سرانجام ابیات کوتاهی در خاتمه کتاب.

نکته جالب توجهی که لازم است گفته شود این است که گر چه عنوان منظومه، مثنوی چشمه زندگانی است، اما هر رشحه متشکل از مثنوی کوتاهی درآمده است و سپس ترجیح بند مفصلی آورده و به دنبال قصیده‌ای می‌آید. این روش تا آخر مثنوی ادامه پیدا می‌کند و مفاهیم عمیقی که عمدتاً متأثر از عرفان سلف، به ویژه ابن عربی است.

آخرین مثنوی سته شاه داعی، کتاب عشق‌نامه است. این مثنوی که به نظر می‌رسد مفصل‌ترین مثنوی‌های داعی است در معنا و مفهوم عشق سروده است. وزن مثنوی همان وزن مثنوی مولانا جلال‌الدین، یعنی بحر رمل مسدس محذوف است و ابیاتی از او را نیز در ضمن مثنوی خود آورده است. مثنوی بجز ابیات آغازین در چهارده بخش تقسیم شده است و در هر بخش به یکی از ویژگی‌های عشق پرداخته است. سخن اول در عین عشق، سخن دوم در بلندی پایه عشق، سخن سوم در انجلای مراتب عشق، سخن چهارم در حقیقت و مجاز عشق، سخن پنجم در بدایت تعلق عشق، سخن ششم در نهایت تعلق عشق، سخن هفتم در پرتوهای خاص عشق، سخن هشتم در غرایب و عجایب عشق، سخن نهم در ابتلا

و امتحان عشق، سخن دهم در حیرت عشق، سخن یازدهم در روشنایی از آشنایی عشق، سخن دوازدهم در استغراق عشق، سخن سیزدهم در تربیت به نور عشق و سرانجام سخن چهاردهم در فنا و بقای عشق است. هر یک از این بخشها با درآمدی در مفهوم و معنای آن بخش ابیاتی ذکر شده سپس حکایاتی به صورت تمثیل در ادامه آورده است.

۳. نتیجه‌گیری

بدون تردید شاه داعی از شاعران بزرگ سده نهم هجری است که توانسته است به خوبی مفاهیم عرفانی را در اشعار خود بازتاباند. او در مثنوی‌های شش‌گانه‌ای که سرود از شاعران و عارفان نام‌آوری چون: مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، شیخ ابن عربی، شیخ محمود شبستری، عطار نیشابوری بهره ببرد. او در این منظومه‌ها به مفاهیم عمیقی چون: انسان شناسی بر مبنای نظر عارفان، به وحدت وجود، به برخی از مفاهیم عرفانی ابن عربی و مولانا جلال‌الدین اشاره داشته است. همچنین در برخی از منظومه‌ها چون: چهارچمن از ادبیات رمزی استفاده کرده و از این لحاظ با عطار نیشابوری در کشف حقیقت همسو و هم‌نوا است. به‌علاوه در منظومه عشق‌نامه که در همان وزن مثنوی مولانا سروده شده، توانسته به بسیاری از مفاهیم عرفانی مولوی نیز بپردازد.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

- ابن خلدون (۱۳۸۲). مقدمه. ترجمه پروین گنابادی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ایزوتسو، توشیهیکو (۱۳۹۰). خلق مدام. ترجمه: شیوا کاویانی. تهران: تعلیمی و فرهنگی.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۸۹). نقد النصوص فی شرح الفصوص. تصحیح: میلیم چیتیک. تهران: موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- چیتیک، ویلیام (۱۳۹۰). طریق عرفانی معرفت از دیدگاه ابن عربی. ترجمه: دکتر مهدی نجفی افرا. تهران: جامی.

داعی. نظام الدین محمد (۱۳۳۹). مثنویهای شش گانه. تصحیح: محمد دبیر سیاقی. تهران: کانون معرفت.

داعی، نظام الدین محمد (۱۳۴۱). دیوان شاه داعی. تصحیح: محمد دبیر سیاقی. تهران: کانون معرفت.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۰). لغت نامه. لوح فشرده. تهران: انتشارات تهران.
دلاور، علی (۱۳۸۰). مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی، تهران: انتشارات رشد.

رازی، ابن مسکویه (۱۳۸۱). تهذیب الاخلاق. ترجمه: علی اصغر حکمت. تهران: اساطیر.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹). ارزش میراث صوفیه. تهران: امیرکبیر.

زمانی، کریم (۱۳۷۹). شرح جامع مثنوی معنوی. تهران: اطلاعات.

زمانی، کریم (۱۳۸۹). میناگر عشق. تهران: نی.

سجادی، سید جعفر (۱۳۷۸). فرهنگ علوم فلسفی و کلامی. تهران: انتشارات امیرکبیر.

سجادی، سید جعفر (۱۳۷۹). فرهنگ معارف اسلامی. تهران: انتشارات کوش تهران.

سنایی، ابوالمجد مجدود (۱۳۸۲). حدیقه الحقیقه. تصحیح مریم حسینی. تهران: نشر مرکز دانشگاهی.

شبستری، شیخ محمد (۱۳۹۰) گلشن راز. مقدمه و تصحیح و توضیحات: صمد موحد. تهران: طهوری.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۲). زبان شعر در نثر صوفیه. تهران: سخن.

عداس، کلوس (۱۳۸۷). در جستجوی کبریت احمر. ترجمه: فریدالدین رادمهر. تهران: انتشارات نیلوفر.

نصر، سید حسین (۱۳۷۱) سه حکیم مسلمان. ترجمه: احمد آرام. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.

references

The Holy Quran.

Ibn Khaldoun (۱۳۸۲). Introduction. Translated by Parvin Gonabadi. Tehran: Scientific and Cultural Publications.

Izutsu, Toshihiko (۱۳۹۰). Constant creation. Translation: Shiva Kavyani. Tehran: Educational and Cultural.

Jami, Abdurrahman (۲۰۰۹). Criticism of texts in Shahr al-Fusus. Edited by: Milliam Chittick. Tehran: Research Institute of Hikmat and Philosophy of Iran.

Chittick, William (۲۰۱۳). The mystical way of knowledge from Ibn Arabi's point of view. Translation: Dr. Mehdi Najafi Afra. Tehran: Jami.

claimant Nizamuddin Muhammad (۱۳۳۹). Six masnavis. Correction: Mohammad Debir Siyaghi. Tehran: Marafet Center.

Da'i, Nizamuddin Mohammad (۱۳۴۱). Court of Shah Dai. Correction: Mohammad Debir Siyaghi. Tehran: Marafet Center.

Dehkhoda, Ali Akbar (۱۳۸۰). dictionary. CD. Tehran: Tehran Publications.

Delavar, Ali (۲۰۰۸). Theoretical and practical foundations of research in humanities and social sciences, Tehran: Rushd Publications.

Razi, Ibn Moskawayh (۱۳۸۱). Ethical refinement. Translation: Ali Asghar Hekmat. Tehran: Asatir.

Zarin Koob, Abdul Hossein (۱۳۶۹). The value of Sofia's heritage. Tehran: Amir Kabir.

Zamani, Karim (۱۳۷۹). A comprehensive description of the spiritual masnavi. Tehran: Information.

Zamani, Karim (۱۳۸۹). mirror of love Tehran: Ney.

Sajjadi, Seyyed Jafar (۱۳۷۸). Culture of philosophical and theological sciences. Tehran: Amir Kabir Publications.

Sajjadi, Seyyed Jafar (۱۳۷۹). The culture of Islamic education. Tehran: Komesh Publishing House Tehran.

Sanai, Abul Majd Majdod (۱۳۸۲). The real garden. Correction by Maryam Hosseini. Tehran: Academic Center Publishing.

Shabestri, Sheikh Mohammad (۱۳۹۰) Gulshan Raz. Introduction, proofreading and explanations: Samad Mohd. Tehran: Tahori.

Shafi'i Kodkani, Mohammad Reza (۲۰۱۲). Poetry language in Sufi prose. Tehran: Sokhn.

Addas, Kloss (۱۳۸۷). In search of a red match. Translation: Fariduddin Radmehr. Tehran: Nilufar Publications.

Nasr, Seyyed Hossein (۱۳۷۱) Three Muslim sages. Translation: Ahmed Aram. Tehran: Pocket books joint stock company.

^۱ ابو محمد حسن بن قاسم بن الحسن بن علی بن عبدالرحمن در دوازدهم رمضان سنه ۳۰۴ هجری قمریه آمل رسید و سید ابوالحسین احمد بن الناصر پادشاهی به او سپرد. چهارمین از علویان طبرستان است از ۳۰۴ تا ۳۱۶ در نواحی گرگان و طبرستان و گیلان پس از ناصر کبیر امارت کرده است. او در جنگی به سال ۳۱۶ کشته شد. (دهخدا، لوح فشرده: ذیل داعی صغیر)